

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگزلو

۲۸ می ۲۰۱۱

امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم

تبعات سقوط

۹

پیش کش دوست بسیار نازنینم ناصر زرافشان عزیز

در آمد

این سلسله مقالات بیش از حد مورد انتظار طول و قد کشید و به راستی اگر اصرار دوستان گران ماهه ام نبود و اگر مقالات متناسب فارسی در این زمینه به اندازه مناسب موجود بود، هرگز تا این جا استمرار نمی یافت. دوست تر می داشتم؛ بخشی از این کار و بار اصرار و استمرار را دیگران به دوش می کشیدند. و یا از طریق نقدهای رادیکال این مجموعه را غنی می ساختند. از قرار، مباحث سخت تئوریک در میان چپ ایران و افغانستان چندان جدی انگاشته نمی شود. از قرار چپ فراموش کرده که در هر حال اولویت نخست وی نقد و تبیین اقتصاد سیاسی سرمایه داری است. و از قرار چپ فراموش کرده است که از سه دهه پیش نئولیبرالیسم هارترین شکل ایدئولوژی سرمایه داری را علیه طبقه کارگر نمایندگی کرده است. با این همه نقد نئولیبرالیسم در میان چپ ایران چندان هم بی پایه نیست. گمان می زدم رفیق نازنین ما ناصر زرافشان از پیشگامان این نقد مبرم است. مقاله "وقتی که آب سر بالا می رود" نقد پر ماهه ای از نئولیبرالیسم وطنی است که با قوت و قدرت کم ماندی از خجالت حضرت عباس میلانی در آمده است.

ناصر دوست داشتنی؛ ناصر گرامی – او که وکالت را با شرافت و انسانیت پیوند زده است – اکنون به دنبال یک سانحه راننده گی در بستر شکستگی تن است. اما جان درخشانش در برابر تندر ایستاده است و هم چنان جهان ما را روشن می کند. تا باد چنین بادا.

این مجموعه مقالات با تواضع تمام به ناصر تقدیم می شود. به احترام او بر می خیزم.

الف. امکان فروپاشی

بدترین پی‌آمد سقوط نئولیبرالیسم برای دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری زمانی رخ خواهد داد که مردم - بی‌اعتماد به کمک‌های دولت به مؤسسات مالی ورشکسته - برای دریافت سپرده‌های خود به بانک‌ها مراجعه کنند. اگر چنین صورتی از ماجرا شکل ببندد، یعنی اگر مردم در برابر بانک‌های فاقد پول لازم تجمع و اعتراض کنند، دولت‌های سرمایه‌داری به منظور ادامه حمایت از شرکای بانکی خود به طور طبیعی نیروهای سرکوبگر پولیس را روانه میدان خواهند کرد و در نتیجه احتمال تبدیل بحران به درگیری‌های خیابانی و تخریب مؤسسات مالی و تسری آشوب به سایر مراکز اقتصادی و سیاسی و به تبع آنها تزلزل در ارکان مختلف نظام سرمایه‌داری برای دولت‌های بورژوائی بسیار هولناک خواهد بود. به همین سبب نیز مهم‌ترین دغدغه این دولت‌ها در مواجهه با افکار عمومی "اعاده اعتماد مردم" و تضمین سپرده‌هایشان بوده است. در واقع طرح نجات مالی نه برای ترمیم زخم‌های مردم، بلکه به قصد احیای مؤسسات مالی صورت گرفته است. در چنین مواردی سیاست کلی دولت‌ها بستن تمام درهای بازار بورس، مسدود و منجمد (freeze) کردن سپرده‌های مردم خواهد بود. درک این نکته که دولت امریکا برای گریز از وضع بحران مالی به رقمی بالغ بر ده برابر کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری نیازمند است، مؤید عمق بحرانی است که اقتصاد کازینو به جوامع سرمایه‌داری تحمیل کرده است. چنان‌که دولت انگلستان نیز برای تضمین سپرده‌هایش دست‌کم به مبلغی معادل ۴۵ سال تولید ناخالص ملی خود محتاج است.

از سوی دیگر، مخرب‌ترین جنبه تراژیک بحران برای دولت امریکا این خواهد بود که دولت چین به عنوان دولتی که بیش‌ترین سپرده امریکا را در اختیار دارد، برای وصول طلب‌های خود - که گفته شده بالغ بر یک هزار تریلیون دلار است - وارد عمل شود. در چنین صورتی - که احتمال آن البته نزدیک به صفر است - دولت ایالات متحده مثل برف بهاری ذوب خواهد شد. یکی از دلایلی که هم‌اینک از شر یک جانبه‌گرایی سیاسی، نظامی امریکا کاسته و هژمونی این دولت را در میان سایر کشورهای مدعی از جمله روسیه، چین، هند، و اتحادیه اروپا تقسیم کرده است - چنان‌که متعاقباً خواهیم گفت - در همین روند نهفته است.

جالب این‌جاست که نئولیبرالیسم با شعار کوچک‌سازی دولت به قدرت رسیده و طی سه دهه گذشته تحقیقاً هیچ کمک مالی مفیدی برای اعتلای استاندارد زندگی مردم انجام نداده است. با این همه، دولت‌های نئولیبرال به طرز وحشتناکی پرخرج بوده‌اند. دولت جورج بوش در طول پنج سال اول حاکمیت خود، به موازات کاهش یک ونیم تریلیون دلار از مالیات بورژوازی امریکا، بودجه هفت میلیارد دلاری مصوب کنگره برای بیمه بهداشت کودکان را رد و به کلی حذف کرد. به اساس تحقیقات مؤسسه دست راستی کاتو (CATO) دولت بوش، بعد از لیندن جانسون، بیش‌ترین هزینه مالی را بر مردم امریکا تحمیل کرده است. در دوره اول ریاست جمهوری بوش هزینه‌های دولت امریکا نسبت به دوره بیل کلینتون از ۱.۸۶ به ۲.۴۸ تریلیون دلار (۳۳ درصد) افزایش یافت. در همین دوره سهم بودجه دولت فدرال از تولید ناخالص داخلی از ۱۸.۵ درصد به ۲۳ درصد رسید (www.cato.org). این است مفهوم کوچک‌سازی دولت نئولیبرال. حمایت یکونیم تریلیون دلاری از بورژوازی در مقابل حذف یارانه‌های بهداشت کودکان و سایر خدمات عمومی! به اساس همین سیاست‌ها میانگین ثروت در بین سرمایه‌داران امریکا حد فاصل سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ بیش از ۶۰ درصد افزایش یافته است. در صورتی که شمار تمام کسانی که از این ثروت بهره‌مند می‌شوند حتی از یک درصد مردم امریکا هم کمتر است. در فرانسه تنها ۲۰ درصد افراد ۷۰ درصد ثروت ملی کشور را در اختیار دارند. در شرایطی که ۲۰ درصد مردم فقیر فرانسه فقط می‌توانند از ۶ درصد ثروت

ملی بهره گیرند. پنج غول اقتصادی یعنی امریکا، ژاپن، فرانسه، انگلیس و آلمان از جمع دوپست کارتل و تراست بزرگ جهان صدو هفتاد تای آنها را زیر یوغ خود گرفته‌اند. برپایه گزارش‌های رسمی سازمان ملل اندازه منابع مالی و نقدینگی ۳۵۸ نفر از اعضای الیگارشلی قماربازان جهانی مساوی منابع مالی دو و نیم میلیارد انسان است. (محمد قراگوزلو، ۱۳۸۷، صص: ۵۷۴-۵۷۳)

در سال ۲۰۰۸ دولت امریکا حدود ۲۸ درصد تولید ناخالص جهان سرمایه‌داری را در اختیار داشته و نزدیک به ۶۸ درصد سپرده‌های ارزی دنیا نیز به صورت دلار بوده است. بخش عظیم دلارهای در گردش شبیه چک‌های بی-محلی هستند (همان سهام یا سپرده‌هایی که در اختیار چینی‌ها، سنگاپوری‌ها، کره‌ئی‌ها و ... قرار دارد) که در صورت شتاب صاحبان آنها برای تبدیل، به سرعت ارزش خود را از دست می‌دهند و امریکا را نابود می‌کنند. احتمال ضعیف چنین واقعه‌ای - که مفهوم مستقیم آن فروپاشی بزرگ‌ترین قطب سرمایه‌داری جهان است - هر آینه شکنندگی اقتصاد سیاسی امریکا را منتفی نمی‌کند و کم‌ترین آبرو و اعتباری به اقتصاد کازینویی نمی‌بخشد.

ب. تمرکز بانک‌ها

بحران سرمایه‌ی مالی از یکسو حکم به حذف نهایی بانک‌های متوسط داده و از سوی دیگر به فریب شدن بانک‌های غول‌پیکر انجامیده است. بلعیده شدن سرمایه‌های کوچک توسط سرمایه‌های بزرگ در ذات نظام سرمایه‌داری نهفته است. به محض اوج‌گیری بحران نفولیرالی در اواسط سال ۲۰۰۸، ده‌ها بانک بزرگ اعلام ورشکستگی کردند. اگرچه اطلاعاتی که در این مورد منتشر شده است - به دلیل امکان سوءاستفاده چپ‌ها - !!چندان فراوان و محل اعتماد نبوده است، اما همین قدر به استناد نوشته‌های رسانه‌ها و اخبار اعلام شده از سوی فدرال رزرو می‌توان گفت که از ۱۷۱ بانک امریکائی گرفتار بحران - یعنی تقریباً نیمی از بانک‌های ایالات متحده - ۲۲ بانک رسماً اعلام ورشکستگی مطلق کردند. دولت امریکا در حالی طرح نجات ۷۰۰ میلیارد دلاری را مطرح کرد که در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۴۵۵ میلیارد دلار و در اکتبر ۲۰۰۸ نزدیک به ۲۳۷ میلیارد دلار کسری بودجه داشت. پیش‌بینی شده است رقم این کسر بودجه در سال ۲۰۰۹ به یک تریلیون دلار خواهد رسید.

یکی از بانک‌های بزرگ ورشکسته واشنگتن موجوال - (Washington Mutual) با ۲۲۳۹ شعبه و ۴۳۱۹۸ نفر کارمند - بود. به محض ورشکستگی این بانک (WM) بانک عظیم جی‌پی‌مورگان (JP.Morgan) مدعی شد که به دلیل در اختیار داشتن بخش عمده‌ای از سهام این بانک، کل آنرا در خود بلعیده است. بانک جی‌پی‌مورگان ۱/۷۸ تریلیون دارائی و ۷۲۲/۹ میلیارد سپرده در اختیار دارد و از ۳۱۵۷ شعبه فعال برخوردار است. این بانک موفق شد بخش‌های عمده‌ای از بانک WM را با قیمت ناچیز ۱/۹ میلیون دلار قبضه کند. گاردین در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۸ از این معامله زیر قیمت تحت عنوان "قیمت آتش" نام برد. کمتر از دو هفته قبل (۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸) نیز بانک امریکا (Bank Of America) مریل لینچ (Merril Lynch) را بلعیده بود. در نخستین روزهای علنی شدن بحران مالی (۱۶ مارچ ۲۰۰۸) و اعلام رسمی ترکیدن حساب‌ها بانک سرمایه‌گذاری بیراسترنز (Bear Stearns) از پرداخت ۱۳۴۰۰ میلیارد دلار مربوط به اعتبارات ناتوان ماند. این رقم که ده برابر مبلغیست که در سال ۱۹۹۸ بانک ال.تی.سی.ام (Long Term Capital Management) را به آستانه ورشکستگی کشانده بود، بانک سرمایه‌گذاری مزبور را به کلی نابود کرد. مدیر بانک سرمایه‌گذاری جی. پی. مورگان در همان ماه مارچ از ماجرای بلعیده شدن بانک بیراسترنز سخن گفت. این تمرکزگرائی در ژاپن و سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز رخ داده است.

به یاد داشته باشیم در هر بحران سرمایه‌داری، هنگامی که سرمایه‌داران کلان برای قبضه بازار خیز بردارند، بلافاصله نرخ سود را کاهش می‌دهند و به تبع آن سرمایه‌داران کوچک را از گردونه رقابت بیرون می‌اندازند.

پ. بی‌کارسازی و تقلیل دستمزد کارگران

یکی از ویژگی‌های شاخص بحران سرمایه‌داری در قضیه بی‌کارسازی‌های گسترده قابل تعریف است. این امر از یکسو به خاطر سقوط سودآوری سرمایه صنعتی صورت می‌بندد و از سوی دیگر هر بحرانی سبب کاهش واقعی در تولید و کار زنده می‌شود تا رابطه ویژه کار لازم با کار اضافی را - که در نهایت بنیاد رونق هر شکلی از نظام تولید سرمایه‌داری است - مجدداً برقرار سازد.

نکته قابل تأمل دیگر این است که به گواهی انبوه بی‌کارسازی در صنایع و مؤسسات مالی طی سال‌های حاکمیت ایدئولوژی نئولیبرالیسم - و به ویژه از سال ۲۰۰۵ تاکنون - این تحلیل درخشان مارکس به اثبات رسیده است، که از طریق رفرم در سیستم پولی (روی‌کرد دولت‌های نئولیبرال) مهار بحران امکان‌پذیر نیست. تا آن‌جا که به زحمت-کشان مربوط می‌شود وحشتناکترین نتیجه فوری بحران سرمایه‌داری - به مثابه فروپاشی شیوه تولید - در حوزه بی‌کارسازی، تقلیل دستمزدهای کارگران و در نتیجه فقر و فلاکت بیشتر فرودستان رخ نموده است. عوارض بحران سرمایه‌داری در پایان دهه نخست هزاره سوم نیز از این چارچوب بیرون نیست.

در مبحث اضافه تولید - به عنوان یکی از دلایل ساختاری بحران عمومی سرمایه‌داری - به مکانیسم فروپاشی شیوه تولید و به تبع آن وقوع بی‌کارسازی - که مفهومی متباین با بی‌کاری است - اشاره کردیم. نه در مقام طرح مولفه‌ی تکمیلی بلکه به منظور تعریض و فهم عمومی عمق بحران تأکید می‌کنم که در قالب بررسی تئوری مارکسی بحران، رشد بارآوری کار و نمو سرمایه ثابت از یک جهت و کاهش نسبی متزاید سرمایه متغیر در برابر سرمایه ثابت از جهت دیگر و در نتیجه گرایش نزولی نرخ سود روند درک‌پذیری است که به جنبه‌های واقعی بحران نئولیبرالیسم نیز شناخت مشخص می‌بخشد. در چارچوب همین تئوری است که می‌توان موانع ساختاری گردش پیشرفته سرمایه‌داری را به وضوح معین کرد و به طور مشخص از این مشکلات اساسی نام برد:

- کار لازم به منزله حد ارزش مبادله‌ی برای کار زنده.

- ارزش اضافی به منزله حد کار اضافی و رشد نیروهای تولیدی.

- پول به منزله حد تولید.

- محدودیت‌های تولید ارزش‌های مصرف بر پایه ارزش مبادله.

معلوم است که هر چه قدر سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد، این مکانیسم‌ها پیچیده‌تر و گسترده‌تر وارد عمل می‌شوند و آثار خود را بر روند کار - سرمایه به صورت عمیق‌تری نشان می‌دهند. در چنین روندی است که بحران اضافه تولید، سقوط سودآوری سرمایه و به تبع آن‌ها گرایش نزولی نرخ سود، به طور طبیعی و برای نجات سرمایه‌داری، حکم بی‌کارسازی‌ها را صادر می‌کند. شکل عینی این روند حتا پیش از بروز علنی دامنه‌های بحران نئولیبرالی آشکار شده بود و عریانی بحران فقط ابعاد بیش‌تری از رسوائی سرمایه‌داری را در حوزه بی‌کارسازی‌ها آشکار کرد. در تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۸، نشریه تایم گزارشی از جریان غرق شدن صنایع خودروسازی امریکا منتشر کرد. بنا بر این گزارش شوک شگفت‌ناک ورشکستگی پیکر تنومند جنرال موتورز، کرایسلر و فورد را از هم گسسته است. زمانی که درخواست کمک ۳۴ میلیارد دلاری مدیران این صنایع از سوی جمهوری خواهان سنا رد شد و با تقاضای تقلیل یافته ۱۴ میلیارد دلاری نیز موافقت به عمل نیامد، ارزش سهام جنرال موتورز در هفته دوم دسامبر با ۳۸

درصد کاهش به ۲/۵۴ دلار تنزل کرد و همان زمان هر سهم شرکت فورد نیز با ۱۵ درصد کاهش به ۲/۹۰ دلار فرو افتاد. عوارض بحران نتولیبیر الیسم با توجه به پیوستگی جهانی سرمایه‌داری، به سرعت از مرز مؤسسات مالی ورشکسته گذشت و گریبان مراکز خودروسازی سایر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را نیز گرفت. چنان‌که در ماه دسمبر (۲۰۰۸) ارزش سهام نوی فرانسه و دایملر المان به ترتیب ۹/۵ و ۷/۸ درصد سقوط کرد. تمام تبعات مخرب این سقوطها و ورشکستگی‌ها به طور مستقیم بر زندگی کارگران و زحمت‌کشان آوار شده است. چنان‌که جنرال موتورز به عنوان غول صنعت خودروسازی آمریکا و جهان از تعطیلی ۲۰ کارخانه خود در ماه دسمبر (۲۰۰۸) خبر داد. میزان فروش این شرکت در ۱۱ ماه همان سال بیش از ۲۲ درصد کاهش داشت. از ماه نومبر این کاهش به ۴۱ درصد رسید. دامنه‌های این سقوط به سال ۲۰۰۹ نیز کشیده شد و در نتیجه رکود تولید و افول شدید خرید و مصرف عمومی کارگران بیشتری با کاهش دستمزدها و بی‌کارسازی مواجه شدند. به نوشته سایت خبری فاینشال تایمز شرکت‌های ولوو و ساب سوئد - که به صنایع فورد و جنرال موتورز آمریکا وابسته‌اند - در انتظار دریافت کمک مالی ۳/۵ میلیارد دلاری، به طرز گسترده‌ای از دستمزد کارگران خود کاسته‌اند. به گزارش تایم (۱۵ دسمبر ۲۰۰۸) "دوران رویایی دیترویت به سرآمده است" و این امر به معنای وقوع یک فاجعه بی‌کارسازی در جهان خودروسازی خواهد بود. کارخانه ولوو به همه کارگرانی که بعد از سال ۲۰۰۰ استخدام شده‌اند، راه تسویه حساب و خروج اضطراری را نشان داده است. درخواست اضافه دستمزد پرستاران سوئدی روی یخ بحران مالی ماسیده است و بعضی از زنان به دلیل ناکافی بودن حقوق خود به کارهای دیگر روی آورده‌اند. در ماه اگست نرخ بی‌کاری در آمریکا به ۶/۱ درصد افزایش یافت و از کل تولید صنعتی ۱/۱ درصد کم شد. روند رو به به تزیاید رکود اقتصادی در ماه نومبر نیز به شدت ادامه داشت و به گزارش رویترز دست‌کم به بی‌کارسازی ۵۳۳ هزار کارگر انجامید. در همین ماه نرخ بی‌کاری به ۸/۶ درصد رسید که ظرف ۲۵ سال گذشته در آمریکا بی‌سابقه بود. در خوش‌بینانه‌ترین تخمین‌ها گفته شده در سال ۲۰۰۸ رقم بی‌کارشدگان آمریکائی از مرز ۱/۵ میلیون نفر نیز گذشته است. بی‌کارسازی در مراکز بانکی و خدماتی نیز بیداد می‌کند. شرکت تلفنی "ای‌تی اندتی" به ۱۲ هزار نفر از کارمندان خود اعلام عدم نیاز کرده است. بانک مریل لینچ - مستقر در کارولینای شمالی - طی جمع‌بندی مالی‌اش از حذف ۳۰ تا ۳۵ هزار شغل در ۳ سال آینده (تا سال ۲۰۱۱) خبر داده است.

خوان سومایا (مدیر کل سازمان بین‌المللی کار) در ماه اکتبر، ضمن تأکید بر خطر بیشتر بی‌کارسازی، کاهش دستمزد و همزمان افزایش روند استرداد کارگران مهاجر، یادآور شده است که تا پایان سال ۲۰۰۹ قریب به ۲۰ میلیون کارگر بر اثر بحران نتولیبیرالی بی‌کار خواهند شد. وی تعداد کارگران مهاجر را بیش از صد میلیون دانسته و شرایط کار و زندگی آنان را بسیار خطرناک خوانده است.

موقعیت متزلزل زنان کارگر تلخ‌ترین بخش تراژدی بی‌کارسازی‌هاست. بر اثر بحران، در سال ۲۰۰۸ وضع استثمار و بهره‌کشی از زنان کارگر به طرز هولناکی روبه تزیاید نهاد. آن بخش از زنان بی‌کار شده‌ای که بهره‌ای از جوانی و زیبایی داشتند، به شیوه سوداگرانه به سوی بازارهای پرسود سکس روانه شدند. کافه‌ها و اتاقک‌های تلفنی - که برای ارضای جنسی تعبیه شده - به مکان تازه‌ای برای تأمین معاش زنان بی‌کار تبدیل گردیده است. بخش دیگری از کارگران بی‌کار شده، به استخدام بازار پررونق موادمخدر درآمده‌اند. اکثر این فروشندگان جدید و جوان بر اثر تماس با مواد افیونی به منجلاب اعتیاد افتاده‌اند.

برشت در شعری وصف حاکمیت نازیسم را چنین سروده بود:

«راستی را که به دورانی سخت ظلمانی عمر می‌گذاریم

....

..... آن‌که می‌خندد

هنوز خبر هولناک را

نشنیده است

چه دورانی!

که سخن از درختان گفتن

کم و بیش

جنایتی است...» (احمد شاملو، ۱۳۸۲، ص ۴۷۱).

چنین جنایتی در "دوران سخت ظلمانی" ما از یکسو به سبب فقر و فلاکت و گرسنگی روزافزون فرودستان و بی-کارسازی کارگران صورت بسته است و از سوی دیگر در هیأت کریه دستمزدهای کلان مدیران ارشد بانک‌ها و کارخانه‌های ورشکسته جلوه یافته است. در روزگاری که خلاف وعده‌های دروغین سران - FAO که مدعی بودند تا سال ۲۰۰۵ هیچ فرد گرسنه‌ای در جهان باقی نخواهد ماند - مرگ ناشی از گرسنگی جان نزدیک به یک میلیارد انسان را تهدید می‌کند. در سراسر جهان از هابیتی تا مصر جنبش‌های گرسنگی با هدف یک مشت برنج به راه افتاده است. فروش کلیه و سایر بخش‌های انتقال‌پذیر اندام برای تأمین یک لقمه نان - تا آن‌جا که به زندگی فرودستان مربوط می‌شود - به تجارتي رایج و کثیف در دنیای سرمایه‌داران تبدیل شده است. در چنین دنیائی مدیران بانک‌ها و مؤسسات ورشکسته، ضمن سوءاستفاده از کمک‌های دولتی (مالیات مردم) حاضر نشده‌اند حتی یک سنت از دستمزدهای کلان خود کوتاه بیایند. برای نمونه مدیر کل بانک Lehman Brothers در طول هفت سال قبل از اعلام ورشکستگی (از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸) مبلغ ۴۸۰ میلیون دلار حقوق و دستمزد دریافت کرده است. دیگر مدیران همین مؤسسه مالی با دریافت ۲۰ میلیون دلار از جمع هیأت مدیره کنارگیری کرده بودند. به نوشته روزنامه گاردین (۲۱ اکتبر ۲۰۰۸) مدیر عامل بانک "لویدز تی‌اس‌بی" بلافاصله بعد از دریافت ۵/۵ میلیارد پوند (معادل ۱۰ میلیارد دلار آمریکا) از پول مالیات دهندگان - اهدائی از سوی دولت - به مدیران و کارکنان خود اطمینان داد که مانند سال‌های قبل از حقوق و پاداش‌های بالا بهره‌مند خواهند شد. مدیر عامل همین بانک در سال ۲۰۰۷ مبلغ ۵۵/۴ میلیون دلار حقوق و پاداش برای خود تعیین کرده بود و در بحبوحهٔ معرکهٔ بحران مالی (در سال ۲۰۰۸) نیز کم و بیش همان مبلغ را برای خود کنار نهاده بود.

از نتیجهٔ چنین واقعیات تلخیست که می‌توان به این نظر مارکس باور آورد که "آنچه در اقتصاد سرمایه‌داری مال همه است بدهی‌های عمومیست. این بدهی‌ها مال همه است و بقیهٔ چیزها مال یک عده‌ای خاص است". صاحبان صنایع با استثمار نیروی کار ارزان کارگران به دیوار بحران اضافه تولید خورده‌اند، مدیران مؤسسات مالی از طریق سفته‌بازی به پیسی ورشکستگی افتاده‌اند و در نتیجهٔ این سیاست‌ها صدها میلیون انسان زحمتکش به خاک سیاه نشسته‌اند، اما با این همه خسارات صنایع و بانک‌ها باید از جیب همان مردم چپاول شده تأمین شود و در همان حال حقوق و مزایای مدیران ارشد مراکز سرمایه‌داری باید مثل گذشته پرداخت گردد. در چنین دورانیست که به راستی "سخن از درختان گفتن/کم‌بیش/جنایتی است!"...

ت. افول امریکا و مرحله جدید تقسیم جهان

با وجودی که توافقنامه امنیتی امریکا - عراق از سوی نهادهای اجرائی و تقنینی عراق تصویب شده و روند اشغال را تا سال ۲۰۱۱ استمرار داده است، اما شکی نیست که جهان آینده به نحو قابل توجهی غیبت نظامی امریکا را شاهد خواهد بود. از یک طرف، ظهور قدرت‌های اقتصادی چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا از یکجانبه‌گرایی امریکا خواهد کاست و مانع از میلیتاریزه شدن جهان خواهد گردید، از طرف دیگر تقسیم مجدد جهان، پارادایم‌های تازه‌ای را به روی قدرت‌های کوچک منطقه‌ای خواهد گشود. منطق واقع‌بینانه پی‌آمد سقوط قدرت نظامی امریکا مساوی امن‌تر شدن جهان آینده نخواهد بود. در کوتاه مدت، احتمال این‌که قدرت‌های منطقه‌ای برای افزایش نفوذ پیرامونی خود مناقشات جدیدی ایجاد کنند، قابل تصور است. در مجموع تأثیر بحران نئولیبرالی در نخستین دهه هزاره سوم سیمای دیگری به جهان آینده خواهد بخشید. بی‌گمان حتا گرایش‌های حاشیه‌ی نوکان‌ها با محدودیت واقعی مالی و اقتصادی دست به گریبان خواهد شد و در نهایت به جایی نخواهد رسید.

هر چند دولت نوکان بوش در اوج بحران نیز هرگز از افزایش بودجه نظامی خود کوتاه نیامد، اما ادامه چنین وضعی - به مثابه خودکشی اقتصادی سیاسی امریکا - محتمل نخواهد بود. به نظر می‌رسد دولت باراک اوباما واقع-بینی پراگماتیستی را جای‌گزین سیاست‌های میلیتاریستی دولت جورج بوش کرده است. چنین برنامه‌ای پس از کناره-گیری تونی بلر و به قدرت رسیدن گوردون براون در سیاست خارجی انگلستان مشاهده شد و نمونه بارز آن خروج نیروهای ارتش بریتانیا از بصره بود. نوکان‌های جدید انگلیس (دیوید کامرون) به سبب کسر بودجه هنگفت و اتخاذ سیاست‌های ریاضتی نمی‌توانند در پوست تونی بلر ظاهر شوند. سهل است این جماعت برای بلر شاخ و شانه می‌کشند و یقه او را در دادگاه جر می‌دهند. از سوی دیگر فرانسه (دولت سارکوزی) که ظرفیت‌های خالی شانه بالا انداختن‌های انگلیسی‌ها را در جریان پیشبرد سیاست‌های خاورمیانه‌ی امریکا به عهده گرفته و در جنگ علیه فذافی معرکه گیر اصلی محور شرارت امپریالیستی شده است نه فقط از توان لازم برای ایفای چنین نقشی بی‌بهره است، بلکه خود نیز با بحران اقتصادی مشابهی مواجه است.

به نظر می‌رسد مطلوب‌ترین دست‌آورد بحران در خلاص شدن جهان - تا اطلاع ثانوی - از شر اقدامات نظامی امریکا تعریف تواند شد. حتا ترور بن لادن تروریست نیز نمی‌تواند ارتش امریکا را برای یک مسابقه دیگر گرم کند و به میدان مسابقه جدیدی بفرستد. این ادعا به مفهوم شکل‌گیری چیدمان جدیدی از تقسیم جهان به دور از منازعات نظامی و تحت سیطره توان‌مندی‌های اقتصادی دولت‌های متروپل خواهد بود. تردیدی نیست که عمل‌کرد نظامی دولت امریکا همواره به پشتوانه قدرت برتر اقتصادی این کشور صورت گرفته است. بحران نئولیبرالی نظام درونی این پارادایم را به هم ریخته است. امریکائیان خوب می‌دانند اگر بانک‌های مرکزی اروپا، ژاپن و چین هر آئینه تصمیم به فروش اوراق قرضه امریکائی بگیرند می‌توانند دولت ایالات متحده را در هم بشکنند و دقیقاً به همین دلیل است که وزن اتوریته سیاسی و هژمونی نظامی امریکا در آینده میان دولت‌های اروپائی و چین و روسیه تقسیم خواهد شد. انفعال امریکا در جریان جنگ گرجستان و بحران قزاقستان و سقوط دولت‌های کودتائی مخملی و رنگی در کنار از دست دادن مهره‌های گوش به فرمانی همچون بن علی و مبارک بارزترین استدلال درستی این مدعاست.

بر مبنای همین تحلیل، تعیین تکلیف آینده عراق و افغانستان بدون جلب نظر دولت‌های ترکیه، ایران، عربستان، اسرائیل، هند، پاکستان و روسیه امکان‌پذیر نخواهد بود. ظهور نئوطالبانیسم - که خود را با مطالبات جدید ترمیم و

به ساخت سیاسی افغانستان تحمیل کرده است - و کشمکش جدی ملی، قومی، نژادی و طبقاتی در عراق، امکان هرگونه عملکرد یکجانبه را از امریکا سلب کرده و ستراتیژی تشکیل خاورمیانه بزرگ را به سود تحولات عجالتا دموکراتیک تغییر داده است.

معلوم است که حداکثر خوشبینی و حتا ساده‌انگاری نیز نمی‌تواند ما را به پذیرش این فرضیه مجاب کند که بحران مالی سرمایه‌داری امریکا در حیطه وسیع به بحران گسترده سرمایه‌داری جهانی تبدیل خواهد شد و به یک فروپاشی همه‌جانبه در سطح کشورهای متروپل خواهد انجامید. قدر مسلم این است که کمترین پی‌آمد اقتصادی این بحران ایجاد یک رکود خانه‌خراش و تحمیل فقر و فلاکت بیشتر به زحمت‌کشان، بی‌کارسازی و تقلیل دست‌مزد کارگران خواهد بود. به درستی دانسته نیست - و قابل پیش‌بینی نیز نیست - که این بحران به همه بافت‌ها و لایه‌های شیوه تولید سرمایه‌داری نفوذ کند، اما می‌توان مطمئن بود امریکائی که از دیگ‌جوشان این بحران بیرون خواهد آمد با امریکای ریگان و حتا جورج بوش متفاوت خواهد بود. از هم‌اکنون روشن است که رشد اقتصادی امریکا در سال ۲۰۱۱ کم‌تر از ۱ درصد خواهد بود.

چالمرز جانسون (استاد بازنشسته دانشگاه برکلی، پژوهش‌گر شاخص اقتصاد ژاپن و شرق آسیا، و مشاور پیشین CIA) که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در شمار مخالفان سرسخت سیاست‌های نظامی، دکترین یک جانبه‌گرایی و نقشه "نظام جهانی نو" بوده است (چالمرز جانسون، ۱۳۸۶، صفحات مختلف) در تحلیلی پیرامون پی‌آمد سقوط وال-استریت به قیاس وضع فعلی اقتصاد امریکا و درماندگی اقتصادی شوروی ۱۹۸۹ پرداخته و به صراحت گفته است: «آنچه بر امریکا می‌رود با آن چیزی که بر شوروی سابق پس از سال ۱۹۸۹ رفت قابل قیاس است... با این تفاوت که امریکا خلاف شوروی تجزیه نخواهد شد، اما دولتی که در پی این بحران به وجود خواهد آمد، یک قدرت درجه دو اقتصادی خواهد بود که توان، برنامه و حتا ادعای سامان‌دهی به نظام سیاسی جهان آینده را نخواهد داشت».

ث. بازگشت به مارکس

به جز پی‌آمدهای پیش‌گفته بحران در عرصه سیاست و اقتصاد، در حوزه نظری و اپیدئولوژیک نیز صفت‌بندی‌های جدید و کشمکش‌های تازه‌ای شکل خواهد گرفت. بعید است در این میدان کسی آن‌قدر ساده‌لوح باشد که به دفاع از نظریه‌های مکتب وین (فون‌هایک، فون‌میسز) و مکتب شیکاگو (میلتون فریدمن) برخیزد. به گواهی شواهد فراوان موجود نزاع نظری آینده در دو جبهه مشخص ادامه خواهد یافت:

یک جبهه را هواداران سرمایه‌داری کنترل شده، دولت دخالت‌گر، دولت رفاه و سوسیال دموکرات‌های راه سوم گیندزی و هواداران میان‌روی بازار شکل خواهند داد. در میان اعضای این جبهه افراد متنوعی از قبیل ژوزف استیگلیتز و پل کروگمن تا روشن‌فکران "چپ" هنرودوکس، "چپ‌های" شمالی و منتقدان قاطع بنیادگرایی بازار (اقتصاد افراطی بازار)، طیف‌های منسوب به گاردین و مانتی رویو و رادیکال‌ها قرار خواهند گرفت. تئوری‌های نیم بند امثال تونی نگری - مایکل هارت آب بندی جدید خواهد شد و فرانکفورتی‌ها در یک حراج مشترک با امثال ژیکر آتش به مال شان خواهند زد. سبزها و از جمله طیف عمومی سبزهای وطنی اگر از هول حلیم سوسیال دموکراسی جبهه مشارکتی + توده‌یی + کارگزارانی (چه شود؟) توی دیگ جنگل زرد بازار آزاد سقوط نکنند؛ و از قول سخنگویان راه سبز و جرس و شورای هماهنگی کذا و کذا منکر طبقه کارگر نشوند؛ کماکان یک آلترناتیو سر به راه برای بورژوازی خواهند ماند.

در سوی دیگر، هواداران بازگشت به سوسیالیسم کلاسیک مارکس، اعضای رادیکال سندیکاها و شوراهای اتحادیه‌ها و مستقل‌کارگری، منتقدان پایه‌ی کمونیسم بورژوازی روسی و چینی و تیتونی و انور خوجه‌ئی و مشابه این‌ها و در مجموع چپ متکی به نیروی رهائیبخش طبقه کارگر در کنار توده‌های کارگری صف‌بندی خواهند کرد. ناگفته پیداست که در جریان این مناقشه به دلیل توان مالی و امکانات رسانه‌یی؛ دست گروه دوم پائین‌تر و صدا و موضع‌شان فروتر از گروه اول خواهد بود. حتماً اگر فرض کنیم وعده‌های تحقق‌نیافته‌ی FAO و ظهور جنبش‌های گرسنگان به اعضای عددی گروه دوم برتری خواهد بخشید، باز هم پیش‌بینی سیمای جهان آینده دشوارتر از هر زمان دیگری است!

بی‌تردید، جنبشی که اینک تحت لوای "بازگشت مارکس" به نبرد با هارترین ایدئولوژی سرمایه‌داری (نئولیبرالیسم) برخاسته است، از یک سوء فهم لغوی رنج می‌برد و بهتر است عبارت "بازگشت مارکس" را به "بازگشت به مارکس" اصلاح کند. واقعیت این است که مارکس جایی نرفته بود که برگردد. در تمام سال‌هایی که سرمایه‌داری با استفاده از تکنولوژی اطلاعات و پول و کالای لوکس ستراتیژی "مرگ سوسیالیسم" را تبلیغ می‌کرد و این ادعا را - به ویژه پس از فروپاشی دیوار برلین - در بوق و کرنا می‌دمید، آموزه‌های مارکس زنده و پشتیبان نظری و پشتیبان عملی مبارزه‌ی فراز و نشیب طبقه کارگر بود. این آموزه‌ها ارتباط زیادی با سرمایه‌داری دولتی شوروی و مدل‌های چینی، کوبائی، آلبانیائی، ویتنامی، یوگسلاویائی و سایر مدل‌های به اصطلاح سوسیالیستی ندارد. صرف‌نظر از این مقوله - که در جای دیگری می‌باید مورد بحث قرار گیرد - قدر مسلم این است که بحران نئولیبرالیسم به باز شدن شش‌های سوسیالیسم مارکسی فرصت تازه‌ی بخشیده است. در روزگاری که جورج بوش و باراک اوباما - به خاطر حمایت دولتی از مؤسسات و رشکسسه صنعتی، مالی - "سوسیالیست" خوانده می‌شوند، سخن گفتن از "بازگشت به مارکس" نباید چندان دشوار باشد.

لوسین سو این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان "ضد حمله مارکس" (لوموند دیپلماتیک، دسامبر ۲۰۰۸) این‌گونه مورد توجه قرار داده است:

«کارهای کارل مارکس که توسط احزاب سوسیالیست اروپائی به مثابه "نظرات پیش پا افتاده و ساده‌انگارانه" مورد بی‌اعتنائی واقع شد و گسست از آنها در دستور عاجل کار قرار داشت و دیگر همچون گذشته - که مدت‌ها پایه بررسی‌های اقتصادی درس‌های دانشگاهی بود - در دانشگاه‌ها جایی نداشت، مجدداً مورد توجه قرار گرفته است. آیا این فیلسوف المانی سازوکارهای سرمایه‌داری را - که امروز کارشناسان از فهم آن عاجزند - موشکافانه بررسی نکرده بود؟ در حالی که شعبده‌بازان سعی در "ارشاد اخلاقی" سرمایه‌ی مالی دارند، مارکس روابط اجتماعی را با دقت در معرض دید همگان قرار داده بود. تقریباً موفق شده بودند ما را متقاعد کنند "پایان تاریخ" فرار رسیده و با توافق و رضایت جمعی سرمایه‌داری شکل نهائی سازمان‌دهی اجتماعی است. "پیروزی ایدئولوژیک جناح راست" بر آرزوهای نخست‌وزیر فرانسه جامه عمل می‌پوشاند. زمین لرزه شگفت‌انگیز اکتبر ۲۰۰۸ با یک تنش بنای این نظریه را از پایه در هم ریخت. روزنامه دیلی تلگراف نوشت "روز ۱۳ اکتبر ۲۰۰۸ در تاریخ به منزله روزی ثبت خواهد شد که سرمایه‌داری انگلستان به شکست خود اعتراف کرد". در نیویورک روی پلاکاردهای تظاهرکنندگان مقابل وال‌استریت شعار "مارکس حق داشت!" نوشته شده بود. یک ناشر در فرانکفورت اعلام کرد فروش کتاب سرمایه سه برابر شده است. یکی از مجلات معروف پاریس در پرونده ۳۰ صفحه‌یی به بررسی "دلایل تولد دوباره" فردی که قبلاً اعلام شده بود "دیگر برای همیشه می‌توان دفنش کرد پرداخت". دفتر تاریخ از نو کشوده می‌شود... بازگشتانی دوباره مارکس پیش از آن‌که یک پدیده باشد، کشف دوباره پدیده‌هاست. خطوطی که یک قرن و نیم پیش

نگاشته شده است با دقتی مجذوب‌کننده درباره ما سخن می‌گویند... آیا می‌توانیم نظریه‌های مارکس را معاصر تلقی کنیم؟ آری. اگر بخواهیم تصویر قدیمی را که غالباً از او در ذهن خود ساخته‌ایم به روز کنیم» ۲.

این‌که منظور لوسین سو از به روزکردن "تصویر قدیمی" مارکس چیست، به درستی دانسته نیست. آموزه‌های کلیدی و بنیادی مارکس از "به روز شدن" به شیوه تفاسیر هرمنوتیکی زیمل و گادامر و دیلتای بی‌نیاز است. افزوده‌های بی‌ربط امثال سوئیزی، بتلهایم و اصحاب مکتب فرانکفورت و دیگران و برخوردهای به اصطلاح خلاقانه و نوآورانه با آموزه‌های مارکس نیز جملگی به نحله‌هایی همچون مسیحیت نخستین، بلانکیسم، سوسیالیسم بازار، سوسیالیسم آینده و هترودوکسیسم انجامیده است. بازگشت به آموزه‌های بنیادی مارکس به سادگی قادر به تحلیل بحران سرمایه‌داری هست و به همین دلیل نیز کتاب سرمایه بار دیگر مورد توجه اقتصاددانان دانشگاهی و محافل ژورنالیستی واقع شده است.

به نوشته روزنامه‌تایمز لندن (۲۱ اکتبر) با عنوان "مارکس برگشته است" بعد از بروز بحران مالی کتاب سرمایه دیگر در قفسه کتاب فروشی‌ها وجود ندارد و چهل هزار نفر نیز به دیدن محل تولد مارکس رفته‌اند. در لندن نیز قبر مارکس در گورستان هایگیت را با تاج‌های گل پوشانده‌اند. کارل دیتز (یک ناشر المانی) می‌گوید فروش سرمایه که از زمان تولید و چاپ آن در سال ۱۸۶۷ به ندرت دو رقمی بوده، از سال ۲۰۰۵ به شدت فزونی یافته است. جوئرون (یک مدیر نشر) به اشپیگل گفته یقیناً فلسفه اقتصاد سیاسی مارکس در حال حاضر "مد روز" است و فروش کتاب سرمایه از زمان آغاز بحران مالی سود فراوانی برای ما داشته است. تب بازگشت به مارکس در متن بحران سرمایه‌داری نئولیبرال تا آنجا بالا گرفته که حتی سیاست‌مدار اولترا راستی همچون نیکلا سارکوزی نیز در حال ورق‌زدن کاپیتال، عکس یادگاری برداشته است!

آیا این تب یا همان "شیخ کمونیسم" قادر است تن و جان هذیان‌زده سرمایه‌داری را بسوزاند؟ آنچه ما در این مجموعه گفتیم برداشتی خلاصه از نظریه مارکس در تبیین بحران سرمایه‌داری بود. آیا چنین تفسیری در همین حد کافیست؟ مارکس در "تیز یازدهم از تزهائی درباره فوئر باخ" پاسخ ما را داده است:

«فلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند و از این پس می‌باید در تلاش تغییر آن باشند».

در تاریخ ۲۰ می ۲۰۰۳ سوزان جرج طی سخنانی پیرامون تاریخچه شکل‌بندی نئولیبرالیسم به درستی تأکید کرد "نئولیبرالیسم نیروئی چون جاذبه زمین نیست، بل که ساختاریست مصنوعی. به همان صورتی که عده‌ای آنرا ایجاد کرده‌اند، عده دیگری می‌توانند آنرا تغییر دهند". هر چند تغییر نظام مسلط سرمایه‌داری - به ویژه در کشورهای اصلی - به سادگی میسر نیست اما اگر به یاد آوریم که پس از پیروزی ریگانیسم - تاچریسم، چنین تفسیر ناامیدکننده‌ای از نئولیبرالیسم در تمام جهان شایع شده بود، آنگاه می‌توان از تغییر شیوه تولید سرمایه‌داری به سود سوسیالیسم مارکسی سخن گفت.

تلاش برای تغییر و جمع کردن بساط سرمایه‌داری پیشرفته‌ای که گند جسد متعفنش دنیا را به ورطه فقر و فلاکت کشیده است و کوشش برای در انداختن طرحی نو از "جهانی آزاد و برابر" جهانی که امکاناتش به سود اکثریت قاطع فرودستان تغییر جهت دهد، صادقانه‌ترین و شرافتمندانه‌ترین تفسیر از آموزه‌های مارکس است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. رابطه با جنگ امریکا - عراق و پیشبرد اهداف نئولیبرالی خصوصی‌سازی اقتصاد عراق بنگرید به مقاله‌ای

از همین قلم تحت عنوان عراق در گرداب کلونیالیسم، تروریسم و ... مندرج در: ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۸۷، ش: ۲۵۱-۲۵۲

۲. مقاله پروفیسور لوسین سو تحت عنوان "پایان و آغاز تاریخ، شکست کمونیسم و وال استریت" به نقل از ویژه نامه لوموند دیپلماتیک و با ترجمه مرمربیر در ضمیمه روزنامه سرمایه (یکشنبه ۸ دی ۱۳۸۷) منتشر شده است.

منابع:

جانسون. چالمرز (۱۳۸۶) مصائب امپراتوری، امپریالیسم نظامی امریکا در قرن ۲۱، ترجمه عباس کاروان، حسن سعیدکلاهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابزار معاصر تهران شاملو. احمد (۱۳۸۲) مجموعه آثار، دفتر دوم، همچون کوچه ای بی انتها، تهران: نگاه فراگوزلو. محمد (۱۳۸۷) فکر دموکراسی سیاسی، تهران: نگاه (۱۳۸۷) عراق در گرداب کلونیالیسم، تروریسم و ... [مقاله] ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش: ۲۵۱-۲۵۲